

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۰۷ سپتمبر ۲۰۱۹

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های

"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۱۳

به ادامه گذشته:

خلاف آن، سازمانهای انقلابی ضد روسی و پیروان اندیشه های دیموکراتیک نوین نه تنها از همان ابتدای مبارزه (به استثنای علنی گریهای ابتدائی و تظاهراتی) به مبارزه و تشکیلات روآورده هرآنچه داشتند از خود و دیگران مخفی می داشتند بلکه هیچ گونه "سند وحدت"، "مبادله لست افراد" و "اشغال علنی کرسی های اداری" بین آنها و "فاجعه آفرینان هفت ثور" وجود نداشت و آنها منطقاً به جز رهبری افشاء شده و بخشی از کادرهای قبلی که قسماً از مبارزه دست کشیده بودند هیچ گونه شناختی از بقیه و چگونگی سازماندهی تشکیلات آنها نداشتند. این را هم همه می دانیم که سازمانها و احزاب در بهترین صورت می توانند متناسب با شرایط به وجود آمدن خویش به امر ادامه مبارزه فایق آیند در غیر آن هر نوع تغییر شرایط اجتماعی چه در جهت تشدید فشار و اختناق باشد و چه کاهش آن، سازمان و یا حزب را مجبور به تغییر ساختار تشکیلاتی ساخته در غیر آن قادر نخواهند شد تا امر مبارزه را بدرستی ادامه دهند.

خوانندگان عزیز، با درک این مطلب می خواهید ادامه مبارزه "پرچمها" را حین حاکمیت بخش دیگر (حدخا) (خلقیها) از همان خصایص (۷۶) گانه به حساب بیاورید و یا معجزه جدیدی ثبت کارنامه "افتخارآمیز" شان می نمایند. چطور شد که پیگرد و سیاست ترور کور (حدخا) به گفته "جنابعالی" تمام نهاد های مخفی و افراد مخفی آن را از بین برده و به خواست "شما" از ریشه برکند (با در نظر داشت مقاومت های شجاعانه ای که منسوبین به این جنبش در زیر شدید ترین شکنجه ها از خود نشان داده و هیچ یک از آنها برای دو روز زنده ماندن حاضر نشد لب از لب بکشاید (خلاف کشتمند ها ضمن پذیرش گناهان هابیل و قابیل ارواح پدر ببرک را نیز بی فیض نگذاشتند).

"جناب" صدراعظم! از مقاومت دلیرانه "سرمد ها" بنویسم و یا از "لهیب ها". از مقاومت افسانه ئی و شجاعانه اسطوره مقاومت "مجید" بنویسم و یا بزرگمردان نستوهی چون عزیزها، جرأت ها، بهمن ها و ... "شما" که هم در زندان بودید و هم تمام اسناد تحقیق را در دست داشتید و اگر خواسته باشید اکنون نیز از "دم های تان" آن را به دست

آورده می‌توانید مگر نشنیده و نخوانده اید که آنها هیچ یک زبان باز نکردند تا هم‌رزمی را به غل و زنجیر ببندازند. چه شد جنبشی با اعتقاد:

عقاب زخمی ام و می‌توانیم کشتن مگر محال بود لحظه ای کنی رادم

تونی که پشت تو میلرزد از تصور مرگ منم که زندگی دیگر است اعدام

نیست و نابود می‌گردند و جناحی آلوده و بدنام و علنی از یک "حزب" غرق در خیانت که هر یک بالای دیگری شهادت داده اند و قلمدادیهایی آنها را نه تنها حدی نیست بلکه در همکاری عام و تام با مستنطقین خویش قرار داشتند (ص. ۸۶ - ۸۱ نگاهی به تاریخ "حدخا" نوشته قدوس غوربندی مبنی بر دوسیه های قلمدادی و شهادت بالای همدیگر قابل توجه است) می‌تواند به "مبارزه مخفی تعیین کننده و براندازنده" ادامه دهد.

"جناب" کشتمند، شما درست می‌گوئید که مبارزه ادامه داشته است اما نه در ضدیت با دولت دست نشانده و (حدخا) بلکه در همسویی و هماهنگی کامل با نهاد های سرکوبگر (حدخا)، احاد پرچمی در بیرون از زندان و چه هم در درون زندان به همکاری "مبارزاتی" شان علیه خلق ما در کل و علیه نیروهای پیشرو و مترقی جنبش دیموکراتیک نوین به صورت اخص ادامه داده، از هیچ گونه "بذل مساعی" در لو دادن آنها دریغ نمی‌ورزیدند.

"آقای" کشتمند، چرا به مردم معنای آن نامه کذائی تان را که گویا روی کاغذ سگرت رفیع نوشته بودید و از طریق سربازی بیرون و بعد از طی مراحل به دست رهبری خارج از کشور "بخوانید ببرک" رسانیده شد (من فقط با درنظرداشت گفته های خودش به بحث ادامه می‌دهم ورنه این را همه کس می‌دانست که زندانیان پرچمی در تحت حمایت مستقیم روسها قرار داشتند) تا فعالیت ها در تمام سطوح برای نجات تان آغاز و ادامه یابد درست تشریح نمی‌کنید (به ص. ۵۶۵ کتاب س. ک. مراجعه شود). چرا نمی‌نویسید که "جناب" شما و سایر پرچمیان به همان گفته معروف "مربی داشتید که مربا می‌خوردید"، نه تشکیلات مخفی و استحکام سازمانی. مگر این روسها نبودند که نگذاشتند حتی یک تن از وابستگان و مزدوران آنها به قتل برسند؟ در حالی که "شاهپور احمدزی" غیر پرچمی داکتر "میر علی اکبر" غیر پرچمی، "طاهر بدخشی" غیر پرچمی (شهادت وی را جداگانه ارزیابی خواهم کرد) که نقش هیچ یک از آنها به نقش "قادر، رفیع و جناب شما" و شهودی که بالایتان گذشته بود، نمی‌رسید اما همه آنها به خاک و خون کشانیده شدند و "جنابان" شما (نازادانه های "پرچمدار" تجاوز) این صفت از طرف من نثار تان باد، همه زنده از زندان بیرون شده همان ضرب المثل معروف (هم غازی، هم شهید و هم صحیح و سلامت به خانه خود) را انطباق عملی بخشیدید.

آنگاهی که هزاران تن از خلق بیگناه ما بدون هر نوع محاکمه و حتی تحقیقی جوقه جوقه در پولیگونها سربه نیست شده به روایاتی زنده به گور می‌شدند "جناب" شما را در درون زندان، در زندان دیگری نگهداری می‌کردند تا نکند "زخم چشمی" به "جنابتان" رسیده و یا آزادی های تان در چای خوردنها و جلسات با یاران و اقارب ناکام تان اخلال گردد.

"جناب" صدراعظم، از نظر تاریخ این "امین" نبود که خون هزاران نفر را ریخت، این (حدخا) در کلیت خود بود که به دستور ولی نعمت سوسیال امپریالیستی اش به وسیله "امینها، ببرکها، کشتمندها، تره کی ها، سروریهها، نجیب ها و احاد (حدخا)" صدها هزار انسان را قتل عام و بیشتر از یک و نیم میلیون انسان دیگر را قربانی هوس قدرت خود نمودید. "امین" فردی بود مانند "سید عبدالله" قومندان کشتارگاه "پل چرخ" تنها در مقام بالاتر، آن که دستور می‌داد تا چه کسی اعدام گردد، بادران "روسی" تان بودند و آن که این دستور را می‌گرفت و به مجریانی چون "تره کی، امین، ببرک، کشتمند، نجیب ... " می‌رسانید "حدخا" بود. حال اگر در فرهنگ پرچم کشتار بیش از یک و نیم میلیون انسان

را، آواره ساختن بیش از پنج میلیون انسان دیگر و نابودی حاصل ده ها سال رنج و محنت و به خاک سیاه نشانیدن مردم دردمند ما "افتخارات مبارزاتی" است؟ آن "افتخار" پیشکش تان!

اما این را بدانید که چنین امری را در سایر فرهنگها "جنایت علیه بشریت" و "خیانت به کشور" معنی کرده اند. "آقای" کشتمند، وقتی جمله "بیشترین قربانی ها را پرچمها دادند"، را می نوشتید، می دانید چرا دستتان از این دروغ بزرگ نلرزد و عرق شرم بر جبین تان نیامد؟ (من را ببین که از چه کسانی چه توقعی دارم) به خاطری که "شما" با فرهنگ و فلسفه "من زنده جهان زنده، من مرده جهان مرده" پرورش یافته اید، برای "جناب شما" و هم کسوتان تان خون همپالگی های میهن فروش تان خون و خون (۲۴۰۰۰) جانباز ظرف سه روز در هرات آب است که باید بریزد. برای "شما" خون خلق ما چه در "کرهالی ولایت کنر" و چه هم در "دره صوف" ولایت سمنگان، چه در بامیان، چه در تالقان، چه در جاجی و چه هم در فاریاب خون نه بلکه سد و مانع امتداد قدرت تان است که باید بریزد و به گفته خودتان الزماً نمی توانستید با آن "سمپاتی" داشته باشید.

چه آنهایی که در زندان استبداد (حدخا) عمر شان برباد رفته و چه هم آنهایی که در بیرون از زندان منتظر اکسا، کام و خاد بودند به تجربه دریافتند که پرچمها در زندان برای خوش خدمتی و احياناً بقای خود به جاسوسی اشتغال داشتند و جاسوسی در بند کشیده شدگان را می نمودند و در بیرون از زندان به خاطر حفظ مقامات حزبی و دولتی و احتمالاً اجتناب از رویارویی با "اسد الله سروزی" که گویا با خانواده شما در دوران زندان تان "آشنائی" بیشتر داشت، نه تنها در تخاصم خونین با خلق ما قرار داشتند و هر نوع حرکتی را در تمام ساحات افشاء و شیرینی اخذ می کردند بلکه در صورت لزوم برخورد نیز رحم ننموده گزدم گونه فرزند خود را نیز می خوردند. همان خصوصیتی که "قدوس غوربندی" از پرچمی ناب ارائه داده است.

بر همه معلوم است که سیاست جناح "خلق" (حدخا) در قبال جناح "پرچم" آن، یکسان نبوده اشکال متفاوت را دارا بود. اگر از جانبی رهبران دست اول آن مانند: "ببرک"، "اناهیتا"، "نجیب"، "نور احمد نور"، "محمود بریالی" و "وکیل" را به سفارت فرستاد، "کشتمند"، "رفیع" و برخی دیگر را به مهمانخانه دولتی فرستاد، "قدوس غوربندی" و عده زیادی از افرادی را که نزدیکی به وی و "خیبر" داشتند در خود به صورت کامل جذب نمود، در رابطه با برخی دیگر مانند "سلیمان لایق" و "بارق شفیع" فقط به اخراج آنها از دفتر سیاسی "حزب" اکتفاء شد در حالی که برخی دیگر از رهبران آن "جناح" از مقامات حزبی درجه اول چون عضویت کمیته مرکزی به نامزدی عضویت تنزیل درجه یافتند. به همین ترتیب در رابطه با صفوف نیز الزماً نمی توانست برخورد یکسان صورت گیرد چه اولاً خود صفوف در زمان ظاهرشاهی و داوود شاهی خوبتر از هر کس دیگری یاد گرفته بودند که چگونه رنگ عوض کرده و برای کرسی و یا نجات جان، دیگران را به قربانگاه بفرستند در ثانی تعلقات صفوف به هر بخش از جناحهای پارچه شده رهبری سیاست متناسب با آن جناح را ایجاب می نمود. اگر تا اندازه ای بالای طرفداران پر و پا قرص و فدائیان "ببرک کارمل" سخت گیریهای وجود داشت و احياناً سرو کار آنها به اکسا و زندان می افتید، از آنجائی که "تلون" مزاج و چاکری در خوی آنها نهفته و جزء تربیت شان بود از همان ساعات اولیه دستگیری در کمال همکاری با مستنطقین گام برداشته از یک طرف خود را از شکنجه های غیر انسانی (حدخا) نجات می دادند و از طرف دیگر به مدافعان (ک. ج. ب.) شان این امکان را می دادند تا به رؤیت آن همکاریها و اقارب، جناح خلق را تحت فشار قرار دهند تا از خون آنها بگذرند. (استثناء در همه جا وجود دارد)

فقط روی همان دلایل ضعف شخصیتی و وابستگی به روسها بود که پرچمیهای معروفی چون "کشتمند"، "رفیع"، "نجم الدین کاویانی" و... با اتهامات براندازی و کودتا به زندان می افتند و چاق و چله از زندان بیرون می یابند. در حالی که

متعلقان به جنبش چپ افغانستان "یاری ها، لهیب ها، سرمد ها، جرأت ها، طغیان ها، داوود ها، محسن ها، عزیز ها، پرویز ها، اشرف ها، عبدالحی ها، خلیل ها، عبد الله ها، کریم ها و هزاران دیگر از این جنبش و ده ها هزار از مردم بیگناه ما بدون داشتن جرم و حتی اتهامی دستگیر و به پولیگونها فرستاده می شدند. "راز بقاء" فقط در حمایت "بادار" نهفته است و این که این سیاست کشتار منوط به فرد و احدی نبوده بلکه سیاست رسمی (حدخا) بود که در عملی گردید. بخش دیگری که خود را متعلق به غوربندیها می دانستند به مثابه نوکران جدید (به مصداق ضرب المثل عامیانه "نوکر نو گیرد آهو را به دو") از هیچ گونه جانفشانی در راه بقای رژیم خودداری ننموده به صورت علنی در کنار خلقیها قرار گرفتند.

برخی دیگری که حالت تنزیل رتبه ها را دارند مانند پیشوایان حزبی شان نصب العین خویش را ارتقای مجدد رتبه حزبی و دولتی و خود را از مظان اتهام بیرون کردن ساختند. یک عده دیگر که در ظاهر بیشتر مورد بی مهری جناح حاکم حزب قرار گرفته بودند، ادای اپوزیسیون حزبی را درآورده، اینجا و آنجا قلاب خویش را به آب می افکندند تا دشمنان واقعی رژیم ثور و سوسیال امپریالیزم شوروی را کشف و به وسیله "اکسا" آنها را سرکوب نمایند. آن عده از گروه های خرد و کوچک که بنابر عدم تجربه مبارزاتی طی سالیان (۵۷ و ۵۸) به دام این شیادان افتیدند، کم نبودند. در هر صورت تمام افراد پرچمی متعلق به دسته بندیهای قبلاً تذکار یافته، در یک چیز باهم متحدانه و از صمیم قلب شرکت عملی داشتند و آنهم مبارزه علیه خلق دلیر افغانستان و پیشاهنگان جانباز شان بود. پرچمیها در هر موقعیت و مقامی که قرار داشتند نه تنها در داخل زندان و شهرهای افغانستان بلکه حتی در هند، اروپا و روسیه نیز این خوشخدمتی را به جناح "خلق" انجام داده در همه حال باعث دستگیری، زندانی و اعدام هزاران تن گردیدند.

ادامه دارد